

# معماری شعر و شرع

تأملاتی در مناسبات شعر و شرع  
سید ابوطالب مظفری



## طرح ماجرا

اگر افلاطون شاعران را در مدینه فاضله خودش راه نداده که نداده؛ خوب نباید زیاد بر شاعری گران بیاید که گران نیامده؛ و بعد از آن حکم تاریخی، قرن هاست شاعران جهان شعر می‌گویند و هیچ شاعری پیشه‌اش را فرونهاده و در کنج ذهنش نیز خلجانی را احساس ننموده است. این البته نه به آن سبب است که افلاطون آدم کوچکی است و یا سخنش خیلی بی‌ربط است، بل از آن جهت است که شاعران نیز مثل افلاطون انسان اند و خاستگاه سخن این فیلسوف را دریافته و دانسته‌اند که سخنانش ایشان نیز علی‌رغم بزرگی‌اش، از آب‌شخور عقل سیراب می‌شود و عقل را خداوند ملک شناع همه اولاد آدم قرار داده است. این یعنی این که هر حکم عقلی را می‌شود درباره‌اش چون و چرا کرد و نقض و ابطال کرد و دلیل و علت برایش تراشید و از شرش راحت شد. حتی شاعری در حد من هم می‌تواند بگوید که: «جناب! اگر آرمان شهر شما حقیقتاً آرمان شهر باشد، خوب درست گفته‌ای که شعر و شاعر در آن جایی ندارد، چون شعر مربوط به محنت‌های درونی انسان «هابط» و از بهشت رانده شده است و اگر روزی فرزندان آدم دوباره به بهشت برگردند دیگر سرشان را مار نگزیده که شعر بگویند» گذشته از این، جواب نقضی هم می‌توان داد که: «حضرت والا! طرح این آرمان شهر خیالی شما خودش یک شعر است. یعنی شما با تخیل شاعرانه‌ات ابتدا این طرح را ریخته‌ای و چون کارت به سامان شده، به آن بخش شاعرانه وجودت خیانت کرده‌ای و شاعر را از شهری که خودش ساخته تبعید کرده‌ای.» بلی، می‌شود برای یک گزاره عقلی گزاره عقلی دیگری آورد و در طرد و قبولش استدلال کرد. یا فی‌المثل اگر انوری خود را گاهی از سر استیصال فریاد برمی‌آورد که:

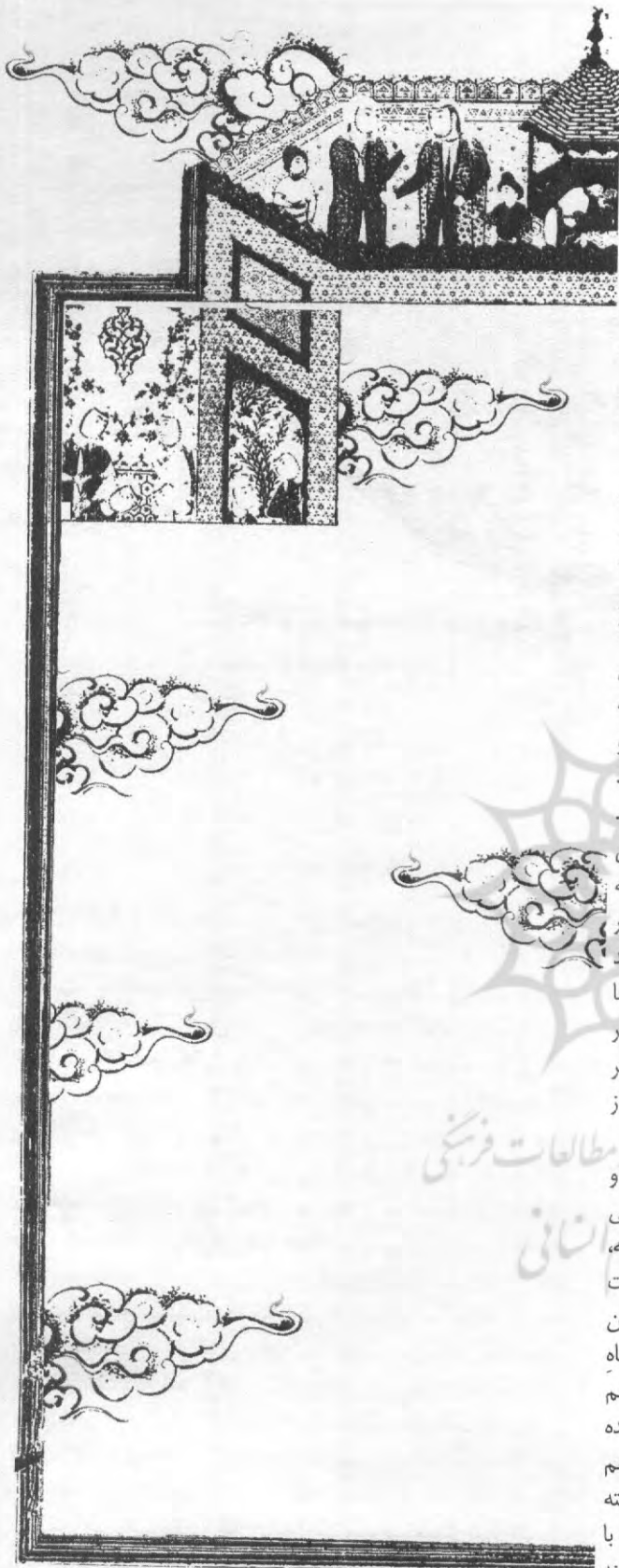
شعر دانی چیست؟ - دور از روی تو - حیض الرجال

قایلیش گو خواه کیوان باش و خواهی مشتری

خوب، ما چون تهی‌گاه‌های وجودی خودمان را می‌دانیم، خیلی راحت به این نکته پی‌می‌بریم که این بیچاره نکبت درون و طینت روزگار خودش را نقد کرده، نه شعر را. اما چگونه می‌تواند بود حال و کار، آن جا که محمد مصطفی (ع)، شاعران را از «مدینه منوره» خودش براند؟ این‌جا دیگر دست قضاوت عقل کوتاه است و شاعران بیچاره دو راه بیشتر ندارند. یا به اوامر این «مبشر» و «مُنذر» آسمانی گوش فرا می‌دهند و دور نواهی ایشان را خط می‌کشند و یا نه، از یرکات آن مدینه برای اید محروم می‌مانند. برای شاعران ساکن در جهان عاری از تعب، طرح این بحث، محلی از اعراب ندارد. آن‌ها سال هاست که به تبعید خودخواسته از مدینه شرع دچارند، اما شاعران متشرع و متشرعان شعر دوست - که به قول حافظ کی شود این روان‌شان ساکن - این دغدغه ساکن‌روان‌شان است تا زمانی که بالاخره بفهمند میان دو مقوله شعر و شرع چه نسبت و تعاملی برقرار است؟ هدف این نوشته تنها کنکاشی در طرح پرسشهایی در این زمینه است، نه قصد حل ماجرا را دارد و نه توانایی آن را؛ که آن دو قدرت بسیار و زمان بیشتری را می‌طلبد.

شرح ماجرا

بهتر است سخن را از یک تجربه آشنا آغاز کنیم. شاعران محفلی امروز، در طول سالیان عمر شاعری‌شان لابد در محافل بسیاری شرکت داشته‌اند که در آن‌ها سخن از گرامی‌داشت شاعران و شعر بوده است. از آنجا که فعلاً بحمدالله هیچ کار این مملکت بدون شعر و شارع به سامان نمی‌رسد، لذا در کنگره‌ها و شب شعرها نیز حتماً یک مقام روحانی بوده و هست که در آغاز محفل سخنرانی داشته باشد. از آنجا که علما خوب می‌دانند که هر سخن را



جایی و هر نکته را مکانی ست، لذا در محافل ادبی دوست دارند از اموری مرتبط با شعر و هنر حرف بزنند - حتی در همان آغاز محفل، قاری نیز سعی می کند از باب رعایت تناسب مقام، آیات آخر سوره شعرا را بخواند - در این سخنرانی ها به صورت معمول، مستمسکِ علما آیات پایانی سوره مبارکه شعرا است. این بزرگواران البته با نیت خیر و بدون کدام قصد و غرضی در آغاز، شاعران را بنا بر نص صریح آیات، حسابی با تازیانه «و الشعراء يتبعهم الغاؤون» می نوازند و در آخر از باب دلجویی از استثنای «الا الذين امنوا و عملوا الصالحات» سخن به میان می آورند، اما حقیقت این است که در آن محفل شاید کم باشند شاعرانی که خودشان را مشمول آن استثنا بدانند و باطناً داغدار خطاب «فی کل واد یهیمون» قرار نگیرند.

خود من، تجربه شاعری و طلبگی ام همزمان بود. یادم هست از همان سال ها، گاهی این پرسش می افتاد در سرم که حقیقت امر چیست؟ آیا واقعا در تن و جان من آفتی پنهان است که خودم از آن بی خبرم و گاه گاه در قالب کلماتی مخیل و منظوم جلوه می کند؟ آیا شعر از جمله آفات زبان است یا در کدام مقوله دیگری می گنجد؟ آیا شاعری اصولاً با حرفه من سازگار است؟ نکند شاعری چیزی باشد از قبیل «نفس اماره» و «شیطان» و باقی لغزش گاه های بشر خاکی که مدام در کمین اوست تا بهش ضربه بزند و باید شبانه روز از سرش به خداوند پناه برد. شاعری مسلماً چیزی از قبیل عالم بودن و عاقل بودن که تکلیف بیشتری را برای دارنده اش به همراه می آورد نیست. زیرا این موارد فی نفسه ارزش است و هیچ ارزشی قابل نکوهش نیست. حال آن که شاعری نکوهش شده است. این بود که مدام به این در و آن در می زدم تا حداقل خیال خودم را راحت کنم. حکم کسی را داشتم که میان دو دوست گرفتار مانده باشد و مجبور باشد یکی را به نفع دیگری کنار بگذارد. وقتی به تفاسیر و روایات مراجعه می کردم مفرهایی بود که بتواند اندکی آرامم کند ولی واقعیت امر این بود که در کنار هر کدام از این مفرها مفاک های هولناکی نیز وجود داشت که بر سهمناکی کار می افزود. اگر در جایی می دیدم که از قول رسول گرامی گفته شده است که «ان من الشعر لحکمه»، فوراً در مکان دیگر بر می خوردم به این نکته که قلب آدمی پر از چرک باشد بهتر است از آن که پر از شعر باشد.

از طرف دیگر می دیدم ادبیات فارسی با وجود این که یکی از دینی ترین و معنوی ترین ادبیات جهان است و مثنوی معنوی آن را گروهی قرآن پارسی خوانده اند، هنوز بعد از هزار سال نتوانسته خودش را در متن حوزه های علمیه، اعم از شیعه و سنی به عنوان یک رشته و یک حرفه بی شائبه به رسمیت بشناساند. هنوز برخوردها با آن از سر احتیاط است. علمای بزرگ و فقیهان سترگ از آغاز تا کنون به نوعی از کنار شعر، جریده رفته اند و لابد گذرگاه عافیت را تنگ دیده اند. بی علت نیست که اولین شعر رهبر فقید انقلاب هم زمان با رحلتش پخش می شود. تازه دسته ای از عالمان که گرایش عمده شان فلسفه و عرفان می باشد نه فقه، گوشه چشمی به سمت شعر، آن هم با قید عرفانی نشان داده و بقیه این طایفه بزرگ از کنار آن بی تفاوت گذشته اند. این درست است که بدنه ای از عالمان دینی و خصوصاً اهل منبر که با عامه مردم سروکار دارند از شعر به عنوان وسیله، استفاده های بسیار می کنند اما وقتی این حرکت به سمت رأس هرم ادامه پیدا می کند دیگر استفاده از شعر کم می شود تا اینکه به مرحله صفر می رسد و فقهای درجه یک در سخنان شان از آن بهره نمی گیرند. گذشته از این وقتی یکی از همین علما شاعر باشند می بیند از این طریق نمی تواند در صنف خودش وجاهت یک

مشترع و مشترعان  
شعر دوست - که به  
قول حافظ کی شود این  
روان شان ساکن - این  
دغدغه ساکن - این  
شان است تا زمانی که  
بالآخره بفهمند میان دو  
مقوله شعر و شعر چه  
نسبت و تعاملی برقرار  
است؟

شعر و شعر ۲۱  
شعر  
شماره ۵۵۵ فوروز دین ۱۳۸۷

فقیه را به دست بیاورد. باید درمی‌یافتیم ریشه این رفتارها در کجاست؟ گذشته از مشرب فقه‌ها، خود شاعران و ادیبان حرفه‌ای نیز دچار همین تناقض تئوریک بوده‌اند. در عالم نظر، شعر و شاعری را نکوهش کرده‌اند و در عمل مرتکب آن شده‌اند. هم شعر می‌گفته‌اند و هم از شاعری شرمسار بوده‌اند. این رفتار هم به گمان من بی‌ارتباط به آن مبانی نمی‌توانسته باشد. پُرب‌راه نیست اگر بگوییم که آن آموزه‌ها به نوعی تأثیر خودش را در روان ناخودآگاه شاعران و مردم نیز گذاشته بوده است. چنان که ناقدان یکی از علت‌های اُفت شعر عرب را بعد از اسلام، بی‌ارتباط با این قضیه نمی‌دانند. و آیا رفتار علمای دینی در پرهیز از شعر ریشه در رفتار خود پیامبر گرامی اسلام که شعر نمی‌خوانده و یا اگر می‌خوانده حتماً و عمدتاً وزن آن را می‌شکسته نبوده است؟ در ادبیات فارسی کمتر شاعری را می‌شناسیم که مانند عطار نیشابوری نظر به هم‌خانوادگی شعر و شرع داده باشد و گفته باشد:

پیش و پس شد صف اولیا  
پس شعرا آمد و پیش انبیا

باقی همه به نوعی دچار تناقض نظر و عمل بوده‌اند. از ناصر خسرو قبادیانی متکلم بگیر که گفته است:

بر هزل وقف کرده زبان فصیح خویش  
بر شعر صرف کرده دل و خاطر منیر  
تا مولانای عارف که می‌گفت:

من از کجا شعر از کجا؟

والله که من از شعر بیزارم و پیش من از این بتر چیزی نیست و انوری مدیحه سرا که در این گونه موارد دغدغه حکمت در سرش می‌افتاده و در مقایسه میان شاهنامه فردوسی و شفای بوعلی خیلی راحت حکم می‌داده که:

شهنامه گو هرگز مباح

همگی به نوعی در عین سرودن شعر از آن برأت می‌جسته‌اند و تازه وقتی یکی از آن‌ها با خوش بینی بسیار می‌گوید:

مرا از شاعری خود عار ناید

که در صد قرن چون عطار ناید

در پس این کلام تأییدآمیز، کیست که نیش بدبینی مفرط فرهنگ زمانه را که لابد در آن شاعری عار بوده است درنیاید.

این یک سوی قضیه بود. از سوی دیگر در شعرها نیز طعن‌های آشکار و پنهانی نسبت به لایه شریعتی و فقهی دیانت کم نیست. این همه که نمادهای زاهد و عابد و شیخ، آماج حملات گاه و بی‌گاه شاعران قرار می‌گیرد، نمی‌شود همگی را تأویل بر خوش بینی گذر از ظاهر به باطن کرد. حقیقت این است که نمی‌تواند بی‌مناسبت با این جبهه‌گیری دیرینه باشد.

## اصل ماجرا

در قرآن کریم، در موارد متعددی، به صورت صریح، طعن‌هایی نسبت به شعر و شاعران زده شده است:

آیه ۵ از سوره انبیا:

۱- بل قالوا اضغاث احلام بل افتریه بل هو شاعر...

بل که گفتند: خواب‌های شوریده است، بل که آن را برافته، بل که او شاعری ست...

۲- آیه ۳۰ از سوره مبارکه طور:

ام یقولون شاعرٌ ترتبٌ به ریب المنون.

یا می‌گویند: شاعری ست که انتظار مرگش را می‌بریم.

۳- آیه ۳۶ از سوره صافات:

و یقولون ائنا لتارکوا عالمتنا لشاعر مجنون.

و می‌گفتند: آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایان مان برداریم؟

۴- آیه ۱۴ از سوره مبارکه حاقه:

و ما هو بقول شاعر قلیلاً ما تؤمنون.

و آن گفتار شاعری نیست که کمتر به آن ایمان دارید.

۵- آیه ۶۹ از سوره یس:

و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الا ذکرٌ یقران مبین

و ما به او شعر نیاموختیم و درخور وی نیست، این سخن جز اندرز و قرآنی روشن نیست.

۶- آیات ۲۲۴ تا ۲۲۷ از سوره مبارکه شعرا:

و الشعراء یتبعهم الغاوون \* الم تر انهم فی کل وادٍ یهيمون \* و انهم یقولون ما لایفعلون \* الا الذین امنو و عملوا الصلحات \*

و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند. آیا ندیده‌ای که آنان در هر وادی سرگردانند. و آنانند که چیزهایی می‌گویند که انجام نمی‌دهند. مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و...

این طعن و قیدها البته در یک سطح و یک موقعیت نیستند، اما هر چه باشد این نکته مسلم است که این آیات از یک پدیده روشن سخن می‌گویند که مردمان عصر نزول با آن به خوبی آشنا بودند و عامه مردم آن عصر در فهم مفاد این آیات مشکلی را حس نمی‌کنند. چنان که وقتی آیات پایانی سوره شعرا نازل می‌شود، تنی چند از شاعران مسلمان، با دیده‌ای گریان خدمت رسول می‌رسند و توضیح می‌خواهند. از این آیات در شماره‌های یک و دو و سه، زاویه سخن، نگرش قوم عرب است. آنها هستند که پیامبر را شاعر و قرآن را شعر می‌پندارند و به همین دلیل نه درخور اجابت. در این دسته از آیات، قبل از کلمه شاعر از عبارات و صفاتی مانند: دیوانه، پریشان‌گویی، بافته شده یعنی من درآوردی و سخنان متکی به نفس استفاده شده که درخور تأمل است. یعنی اطلاعاتی از باورهای مردم آن دوران درباره موضوع می‌دهد. در شماره‌های ۴ و ۵ سخن از جانب خداوند است که از بنده مرسل و کتاب منزل خویش رفع اتهام می‌کند. در این بخش نیز این نکات باید مورد توجه قرار گیرد: و ما به او شعر نیاموختیم و درخور وی نیست، این سخن جز اندرز و قرآنی روشن نیست. خلاصه کلام این که در این دو دسته از آیات ناکارآمدی شعر به نوعی هم از جانب عرف عرب و هم از سمت خود خداوند حداقل در این موضوع خاص بیان شده است. این قدر هست که در این چند آیه یا از باور دیگران سخن گفته می‌شود و یا به یک بیان کلی اکتفا می‌شود، اما در سوره شعرا سخن از لون دیگر است. اول این که به خود حقیقت شعر و شاعران پرداخته و دیگر این که دو و یا سه صفت ذکر کرده و آنها را جزء عناصر شعر دانسته و آن صفات کوبیده شده است.

والشعراء یتبعهم الغاوون \* الم تر انهم فی کل وادٍ یهيمون \* و انهم یقولون ما لایفعلون \* الا الذین امنو و عملوا الصلحات ...

اول این که شاعران را انسان‌های گمراه پیروی می‌کنند. این دو صورت دارد، صورت اول این که آدم‌هایی اول گمراه هستند و چون گمراه هستند لذا جذب شاعران می‌شوند. صورت دوم این که چون دنبال شاعران را می‌گیرند گمراه می‌شوند. در هر صورت شاعران چه علت گمراهی باشد و چه مغبین گمراهی خود گمراهند. دلیلش هم آن که در هر وادی سرگردانند. این

گذشته از مشرب فقه‌ها، خود شاعران و ادیبان حرفه‌ای نیز دچار همین تناقض تئوریک بوده‌اند. در عالم نظر، نکوهش کرده‌اند و در عمل مرتکب آن شده‌اند و هم شعر می‌گفته شرمسار بوده‌اند



در این روزگار اگر  
بخواهیم حقیقتاً معضل  
ارتباط هنر در اشکال  
مختلفش و از جمله  
شعر و شعر حل گردد  
و این شک و شبهات  
از میان برخیزد باید  
مفسرین هنرشناس  
دست به کار تازه‌ای  
شوند

شعر و شعر ۳۰  
تغ  
شماره ۵۵۵ فروردین ۱۳۷۸

سرگردانی در هر وادی خود نیازمند تأمل است. شاید همان نرسیدن به یقین عقلانی باشد که لازمه دنیای خیال است. بیان از یک نوع عمومیت برخوردار است. دیگر این که از این بخش‌ها که بگذریم به گمان من دو آیه قبل این آیات نیز به این آیات مربوط است و نمی‌تواند بی‌ربط آمده باشد. هر چند مفسرین در تفسیر این آیات آن‌ها را نادیده گرفته‌اند. آن آیات عبارتند از آیات ۲۲۱، ۲۲۰ و ۲۲۲ از سوره شعرا:

هل انبئکم علی من تنزل الشیطان\* تنزل علی کل افاک ائیم\* یلقون السمع و اکثرهم کذبون  
آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می‌آید. بر هر دروغ زب گناه کاری فرود می‌آیند. که دزدانه گوش فرا می‌دارند و بیشترشان دروغ‌گویند.

آیا میان این آیات و آیات بعدی که مستقیم به شاعران و احوالات آن‌ها می‌پردازد مناسبتی نمی‌تواند برقرار باشد؟ کسانی که نظر اعراب جاهلی را درباره شعر و شاعری و این که هر شاعر تابعه‌ای دارد می‌دانند، شاید راحت‌تر به پیوند میان این آیات و آیاتی که مستقیم به شعر و شاعران می‌پردازد راه یابند. آیا این آیات دلالت بر این نمی‌کند که یکی از محل‌های نزول شیطان می‌تواند خیال شاعران باشد. اما اغلب کسانی که این آیات را مورد بررسی قرار داده‌اند به این ارتباط توجهی نکرده‌اند. آیا روی هم‌رفته معنی این آیات این نیست که شعر به آن قرائین و دلایل که گفته شد می‌تواند به طور جدی محل شک و شبهه باشد؟ و آیا جا ندارد که امروزه نیز این نکته تأمل جدی شاعران متشعر را برانگیزد و آنها را چو بید بر سر ایمان شان بلرزاند؟

### قبض ماجرا

عموماً کسانی که درباره این آیات نظر داده‌اند و یا نسبت میان شعر و شعر را واکاویده‌اند بر این نکته تأکید کرده‌اند که لبه طعن آمیز این آیات متوجه شعر و شاعران جاهلیت است. آنانی که می‌گفتند:

فمثلک حبلی قد طرقت و مرضع

فالهیتها عن ذی تمامم محول

اذا ما یکی من خلفها انصرفت له

بشق و تحتی شقها لم یحوّل ۲

شعری که اعراب عموماً آن روز با آن هانوس و الفت داشته‌اند و می‌شناخته‌اند چیزهایی بوده در حد معاشقه‌های عریان امرؤالقیس و این که قرآن شعر و شاعران را می‌نکوهد در حقیقت آن مصادیق مشهود و معهود را می‌نکوهیده است. اما آگاهان می‌دانند که تمام حرف این نیست. این منحصر کردن کار به ساحت مفهوم و معنی، به نوعی گریز از بحران است. که اگر چنین بود اعراب جاهلی به قرآن طعن شعر بودن نمی‌زدند. زیرا درک این مطلب واضح است که در هیچ بخشی از قرآن کریم از این نوع سخنان نیست. در مفهوم، قرآن هیچ شباهتی با شعر جاهلیت ندارد. آن وقت چگونه ممکن است قومی هر چند جاهل ولی شعرشناس قرآن را با شعر اشتباه بگیرند؟ مگر کدام سوره قرآن از لحاظ مفهوم العیاذ بالله شبیه شعر امرؤالقیس است؟ به گمان من این گونه طرح کردن به نوعی ساده کردن مسئله است. پس باید اجمالاً قبول کرد که میان قرآن و شعر شباهتی هست. حال آن شباهت‌ها در چیست؟ در چه عناصری است و اگر نیست چگونه مردمی که در میان شان مردمان دانا نیز بودند دو چیزی را که با هم اصلاً شباهتی نداشتند یکی می

پنداشته و یا دو شیء متضاد را با هم تشبیه می‌کرده‌اند؟ این یعنی نسبت دیوانگی دادن به مردم آن عصر.

نکته قابل طرح دیگر این است که این طعن‌ها حقیقتاً متوجه کدام عنصر از عناصر شعر است؟ و اصولاً تعریف شعر در عصر بعثت چه بوده است؟ آیا این تعریف امروزه نیز مرسوم و مقبول است یا نه؟ به عبارت دیگر آیا اشکال قرآن به وجودشناسی شعر برمی‌گردد یا به ماهیت شناسی آن. آیا شعر یک وجود کلی دارد که بشود آن را در تمامی ازمینه و امکان در تن کل شعرها جاری و ساری دانست؟ آیا طعن قرآن متوجه زبان شعر است که در آن صورت، خوب، بسیاری از تکنیک‌های زبانی شعر در خود قرآن کریم مورد استفاده قرار گرفته است. آیا متوجه خیال و صور خیال است؟ که باز می‌بینیم تصویرپردازی‌های هنری قرآن بسیار زیاد است. آیا قرآن با اندیشه شعر برخورد دارد؟ در این صورت باید دید اندیشه چه مقدار از شعر را به خود اختصاص می‌دهد. آیا اندیشه شعری چیزی جدا از اندیشه عقلی و عرفی است؟ آیا صورت شعر مد نظر قرآن است یا محتوای شعر؟ آیا اصولاً شعر را می‌گوید یا شاعر را؟ آیا در این آیات بیشتر از پیامبر رفع شاعری می‌کرده یا از قرآن رفع شعر بودن؟ آیا اصولاً کفار ادعای شعر بودن قرآن را داشتند، یا نه، فقط ادعای شاعری پیامبر را می‌کرده‌اند؟ ممکن است این دو در واقع چندان فرقی با هم نداشته باشد، اما به هر حال خودش بحثی است.

سرانجام می‌رسیم به این نکته که اگر ما از دو طرف مدح‌ها و ذم‌ها را متوجه محتوا و پیام شعر و شخصیت خوب و بد شاعران بدانیم، آن وقت در این میان چیزی هم باقی می‌ماند که خود شعر باشد و نه شامل آن مدح‌ها شود و نه شامل آن طعن‌ها؟ اگر چنین چیزی هست آن منطقه کدام است و شعر چیست؟ چون ما وقتی طعن‌ها را به پای خود شعر حساب نکنیم از آن طرف مجاز نیستیم که تعریف‌هایی را نیز که احتمالاً به زبان معصوم رفته به حساب شعر بگیریم. سخنان مفسرین تاکنون در این مقوله طوری بوده است که تکلیف آدم را روشن نمی‌کرده. آن‌ها به نوعی صورت مسئله را پاک می‌کرده‌اند در حالی که می‌بینی معضل سر جایش باقی است. آنها معمولاً دو کار می‌کرده‌اند: از طرفی مذمت‌هایی را که در متون شده، آن‌ها را متوجه یک دسته از شاعران می‌کرده‌اند و یا متوجه محتوای کار، و از طرف دیگر برای اینکه اصل شعر را اثبات نمایند می‌رفته‌اند سراغ موارد تأییدی و آنها را به نفع شعر مصادره می‌کرده‌اند. حال آن که این چندان مقرون به صواب نیست.

سخن آخر این که در این روزگار اگر بخواهیم حقیقتاً معضل ارتباط هنر در اشکال مختلفش و از جمله شعر و شعر حل گردد و این شک و شبهات از میان برخیزد، باید مفسرین هنرشناس دست به کار تازه‌ای شوند. و به این پرسش اساسی جواب بدهند که آیا شعر عرب در مقابل قرآن کریم همان ریسمان‌های سخره فرعون در مقابل معجزه موسی است؟ آیا شعر در مجموع از قبیل سحر است یا معجزه؟

یافوست:

۱- قرآن کریم، با ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند.

۲- مقالات سبع، ترجمه عبدالحمید آیتی